

## زبان بمتابه کانون قدرت: زبان رسمی و زبان های غیر رسمی

در اساطیر یونانی و عبری، ما با دو اسطوره مربوط به شناخت و پدیده زبان در آفرینش انسان روبرو هستیم. اسطوره نخست در سمپوزیوم افلاطون، از زبان پیتاگوراس در ربودن آتش به همراه خرد از هپاستوس و آتنا توسط پرومته بیان می شود<sup>1</sup>. بنا به اسطوره، پرومته دستیار زئوس در آفرینش است و میبندد که به جانوران نیروئی بیشتر از انسان داده شده است. انسان در برابر جانوران هیچ نیروئی ندارد و دائماً در ترس و هراس است و در تاریکی شب، لرز لرزان و تلوتلوخوران گام برمیدارد. پس او راه چاره این ناتوانی انسان را در ربودن آتش و خرد استفاده از آن می داند. در نتیجه، آتش همزمان به حامل عنصر شناخت نیز تبدیل می گردد، و شناخت متضمن عنصر قدرت و توانائی است. ولی خدای خدایان در این اسطوره، معرفت انسان را تهدیدی بر قدرت خود دانسته و قدرت را تنها حریم ممنوعه خود می داند. این اسطوره بطور ضمنی این ایده را مطرح می کند که آگاهی انسان در جامعه می تواند برای صاحبان قدرت منشاء خطر باشد. لیکن آغاز دستیابی انسان به خرد و آتش، با آغاز سلطه انسان بر طبیعت همراه است، و انسان خود به خدای جهان تبدیل می گردد. از اینرو، معرفت انسان، همواره یکی از کانون های بزرگ جدال در روابط انسان ها با همدیگر بوده است. نعره های تهدید آمیز خدایان در تمامی مذاهب و بکارگیری انواع تهدیدها علیه بشر در صورت نافرمانی و درست کردن جهنم برای زنده سوز کردن او، در واقع بازتابی مجرد از همان روابط قدرت در هر جامعه ایست.

اسطوره عبری در آفرینش تاحدی از اسطوره یونانیان متفاوت است. خدای عبری نیز از قدرت انسان نگران است و آنرا تهدیدی بر قدرت خود دانسته و سعی می کند آنرا بی اثر سازد. بر خلاف خدای یونانیان، خدای عبری جایگاه قدرت را در چیزی بزرگتر از آتش قرار می دهد: زبان! بدون زبان، هیچ معرفتی امکان تجلی و حفظ و پیشرفت ندارد. از طریق زبان است که انسانها با همدیگر در ارتباط قرار می گیرند و خدای تنها آنها خطری علیه خود می داند. بدینسان بود که اسطوره برج بابل شکل میگیرد، برجی که فرزندان نوح می ساختند و بمعنی "دروازه خدا" بود. در این اسطوره عبری، خدا از تسلط انسان بر آتش نگران نیست و نه از ابزاری که بشر برای ساختن این برج خدا بکار می گیرد. بلکه قدرت انسان را او در بکار گیری زبان می ببیند:

" و خداوند گفت: هان! آنها یک مردمند و بیک زبان باهم سخن می گویند... اکنون هیچ چیزی آنان را از رسیدن به هدفی که دارند باز نخواهد داشت. بگذار ما اکنون فرود آئیم و زبان آنان را مشوش سازیم تا کلام همدیگر را نفهمند. پس خداوند همه آنان را در تمام جهان پراکنده ساخت و آنان از ساختن شهر باز ایستادند. پس نام آن شهر بابل نامیده شد، زیرا که خداوند، زبان تمام جهان را مشوش ساخته بود و از آن شهر، خداوند همه آنان را در تمام جهان پراکنده ساخت"<sup>2</sup>.

شگفت اینکه خدای عبری فاقد دانش زبان شناسی بود، زیرا که تنوع زبانی، که با پراکنده شدن نسل آدمی در نقاط مختلف جهان بوجود می آمد، خود بر توانائی انسان می افزود و او را هرچه بیشتر نیرومند تر می ساخت.

بنا به روایت انجیل، خداوند آدم را آفرید و او را عهده دار نامیدن گیاهان و جانوران آفرینش کرد. با پراکنده ساختن فرزندان آدم در اکناف جهان، در واقع خداوند بجای یک آدم، هزاران آدم دیگر را آفریده است که بجای نامیدن گیاهان و جانوران باغ عدن، باید نام همه گیاهان و جانوران جهان را نامیده و یاد گرفته و از دایره کوچک موجودات باغ عدن فرا تر می رفتند.<sup>3</sup> در

<sup>1</sup> در متن فارسی مراجعه شود به مجموعه آثار افلاطون. ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، جلد اول، ص 83

رابطه آتش و آفرینش انسان، باشکال متفاوتی در ادبیات و اساطیر ایران نیز بازتاب داشته است. از آنجائی که در فلسفه وحدت وجودی ها، معرفت جزئی از گوهره خدائی است، انسان با داشتن پرتوی از آن ذات، خود همان خدا می شود:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

مدعی خواست که آید به تماشا گه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد. (حافظ)

آنان که طلبکار خدائید، خدائید! بیرون ز شما نیست، خدائید، خدائید! (مولوی)

<sup>2</sup> کتاب مقدس. سفر (کتاب) آفرینش. باب یازدهم. آیات 6 و 7

<sup>3</sup> مراجعه شود به :

در اینجا گوئی کنترل آفرینش از دست خدا خارج می شود و با نامیدن هر آنچیزی که در جهان است با هزاران زبان گوناگون، انسان، فرهنگ های آن چنان متنوعی را خلق می کند که از دایره تصور او در هنگام آفرینش و جهان محدود باغ عدن بیرون است و در برابر یک جهان، هزاران جهان نو شکل می گیرد و انسان قدرتی بیشتر از خدائی را بنمایش می گذارد که خداوند قصد از بین بردن آنرا داشت. در این جهان فراخی که نام هر آنچیزی در آن به زبان دیگری نامیده می شود، هیچ کسی به زبان شاخص و مهمتر از دیگری سخن نمی گوید. همه انسان ها الزاما به زبانی برای ارتباط با همدیگر سخن می گویند و همه زبان ها، ساختمان زبانی مثل همی دارند که بنیاد همه آنها مثل هم است، چرا که بنیاد همه زبان ها در جهان از اسم و فعل و صفت و قید و ضمیر و... غیره تشکیل یافته است که، تمام زبان ها باهم در این ساختمان بنیادی گرامری شریکند. این، ساختمان عمومی همه زبان ها در جهان است. تفاوت آنان تنها در حیطه لغات و در نامیدن جانوران و گیاهان و سپس در آفریده های ذهنی آنان، چون فلسفه و هنر و علم غیره است که، زبان تنها وسیله حفظ و انتقال آنها را بر عهده دارد و این تنوع لغات، فی نفسه ارتباطی به این ساختمان عمومی زبان ها ندارد. اضافه بر آن، هیچ زبان خالصی نیز در جهان وجود ندارد و هیچ زبانی نیست که از دیگر زبان ها لغاتی را وام نگرفته باشد! ولی نباید فراموش کرد که برابر شماری همه زبان ها از طرف زبان شناسان، تنها جنبه تکنیکی زبان را مورد تاکید خود قرار می دهد و نه جایگاهی که یک زبان در رابطه با زبان های دیگر اشغال می کند و یا بارارزشی که بیک زبان داده میشود.

با اینهمه، خدای عبری، بر خلاف خدای یونانی، ناخواسته بر نکته ای مهمتر از اسطوره آتش و پرومته انگشت گذاشته است: زبان کانون قدرت و کانون اشکال متفاوت مبارزات سیاسی و اجتماعی است. در درون زبان است که تضادها و تعارضات طبقاتی، جنسی، ملی و نژادی کد گذاری شده و در سطح جامعه بکار گرفته می شود. این کانون قدرت، در وجه انتزاعی خود وسیله ایست برای اینکه انسان ها بتوانند با همدیگر در یک رابطه متقابل اجتماعی قرار بگیرند. این فقط وجه ساده زبان است که در وهله نخست بنظر می آید. ولی از طریق همین نقش اجتماعی زبان است که ارزش های طبقاتی، جنسی و نژادی کد گذاری شده و در سطح جامعه تثبیت می شود و سپس بصورت ارزش های سنتی به نسل های آینده منتقل میشود. و خدای عبری فقط توانسته بود بخش ساده ای از این پیچیده ترین پدیده اجتماعی را مشاهده کند.

زبان بمحض اینکه از حوزه تصور انتزاعی خود به متن واقعی اجتماعی انتقال داده می شود، نه تنها به ظرف بیان تمام مناسبات پیچیده اجتماعی تبدیل می گردد، بلکه بعنوان یک نیروی مادی و یک نیروی ایدئولوژیک، نقش فعالی در بازتولید همان مناسبات اجتماعی را بر عهده می گیرد. یکی از وظایف اساسی زبان، سازماندهی روابط مسلط و بازتولید مداوم روابط قدرت در هر جامعه مشخصی است. هیچ رابطه قدرتی در جامعه، بدون استفاده از کدهای ارزشی تثبیت شده در زبان و کد گذاری دائمی و مجدد در آن، امکان پذیر نیست. زیرا زبان یک فورماسیون مجازی بموازات فورماسیون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است، که حتی دیرتر از خود مناسبات اجتماعی، کدهای ارزشی از بین رفته را از دست می دهد. زیرا نقش ارتباط اجتماعی زبان، تنها نقش قابل مشاهده آنرا تشکیل می دهد. بموازات این نقش ارتباط اجتماعی، زبان ارزش سمبولیکی را نیز سازمان می دهد که قدرت واقعی را نمایندگی می کند. این قدرت واقعی می تواند یک قدرت طبقاتی، یک قدرت نژادی، تمایز جنسی، و یا یک قدرت ملی و یا بطور همزمان همه آنها باشد که در ارزش سمبولیکی که گروه های اجتماعی به آن می دهند، نهفته است.<sup>4</sup> این مساله زمانی برجسته تر خواهد بود که بیک زبان در رابطه با زبان های دیگر، ارزش های سمبولیک متفاوتی داده شود. در اینجا، زبان ها دیگر خصلت برابری تکنیکی خود را از دست داده و خود بیک ارزش های سمبولیک نابرابر تبدیل می شوند. الگوی ارزش سمبولیک یک زبان، در واقع بر تسلط سمبولیک آن و به تبع آن بر تسلط سمبولیک گویندگان آن زبان استوار است. بنابراین، ایدئولوژی مربوط به زبان، فقط در باره خود زبان نیست، بلکه ایدئولوژی مربوط به هویت و قدرت نابرابر و حتی

---

Daniel Everett: Language the Cultural Tool. Profile Book Ltd. London. 2012. Introduction.

<sup>4</sup> در مورد خصلت جنسیتی زبان ها، مراجعه شود به " زبان مرد ساخته " که کلاسیک ترین نوشته در این مورد است:

Dale Spender: Man Made Language. 1980. Routledge. London

و نیز مراجعه شود به :

Penelope Eckert and Sally McConnell-Ginet: Language and Gender. 2003. UK. University Press. Cambridge.

برتر شماری نژادی یک گروه اجتماعی نسبت به دیگری را نمایندگی می‌کند. و همانگونه که ریموند ویلیامز خاطر نشان می‌سازد، "تعریف زبان، بطور صریح و یا بطور ضمنی، بمعنی تعریف وضعیت انسان‌ها در جهان است".<sup>5</sup>

نه تنها اشکال مختلف زبان، بلکه نهادهای اجتماعی، نظیر دولت-ملت، نظام آموزشی، قانون و شیوه حل مناقشات، بر استفاده از زبان ایدئولوژیک شده استوار است. حتی در درون یک گروه اجتماعی که به زبان واحدی سخن می‌گویند، ارزش سمبولیک لهجه‌های مختلف برابر هم نیست و به گروه‌ها و طبقات اجتماعی متکلمین این لهجه‌ها، ارزش‌های سمبولیک متفاوتی داده می‌شود. وقتی کسی سخن می‌گوید، ما بواسطه کدهای ارزشی‌ای که در زبان کد گذاری شده و به حافظه ما انتقال یافته است، بلافاصله یک داور ارزشی درمورد آن فرد بعمل می‌آوریم و او را در مقوله بالاتر و یا پایین‌تر اجتماعی رده بندی می‌کنیم و بهمان ترتیب به گروه و یا طبقه اجتماعی‌ای که وی بدان تعلق دارد، همان ارزش بالاتر و یا پایین‌تر را می‌دهیم. در این ارزش گذاری سمبولیک است که زبان نخبگان جامعه ارزشی بالاتر و شکل زبان استاندارد پیدا می‌کند.

در دوره شکل‌گیری دولت-ملت در اروپا، از میان لهجه‌های گوناگون انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی، تنها یکی از آنها به زبان استاندارد برسمیت شناخته شد، و آن زبان یا گویش نخبگان حاکم در مرکز بود، حال آنکه در همان زمان، فقط اقلیت کوچکی به آن گویش و یا آن نوع از انگلیسی و یا فرانسه یا هر زبانی که به زبان رسمی تبدیل شد، سخن می‌گفتند. استاندارد شدن زبان این نخبگان، در واقع هژمونی و قدرت سیاسی آنان را رسمیت می‌داد.

روزینا لیبی گرین می‌نویسد که (در آمریکا) ایدئولوژی زبان استاندارد، تا حد تبعیض علیه همه لهجه‌هایی که با لهجه استاندارد فاصله دارند، گسترش دارد، بویژه لهجه‌هایی که با اقلیت‌های نژادی و اتنیک و اقلیت‌های فرهنگی مرتبط است و هدف نهایی این ایدئولوژی، سرکوب هرگونه تنوع زبانی و ارتقاء و همگون سازی زبان بر پایه یک زبان گفتاری است که زبان نوشتاری، بصورت انتزاعی از روی آن الگو برداری و رسمیت داده شده است.<sup>6</sup>

برای اینکه یک زبانی بتواند یک ارزش سمبولیک برتری نسبت بیک زبان و یا زبان‌های دیگر پیدا کند، نیازمند یک دستکاری و وارونه سازی ایدئولوژیک است. این دستکاری ایدئولوژیک، در خود وارونه سازی ارزش سمبولیک انجام می‌گیرد. بدینمعنی که یک گروه اجتماعی که به زبان معینی سخن می‌گوید، باید از یکسو، زبان و فرهنگ خود را بطور دلخواهی، یعنی از طریق رسمیت دادن زبان خود با استفاده از قدرت سیاسی، زبانی بالاتر شمرده، و از سوی دیگر، زبان‌های دیگر را با ارزش گذاری سمبولیک پایین‌تر، غیر رسمی و یا حتی ممنوع اعلام کند. این فرآیند همواره از مجرای قدرت سیاسی انجام می‌گیرد. ازاینرو در پشت هر گفتمان ایدئولوژیک در باره زبان، رابطه قدرت و تسلط یک گروه اجتماعی و زیر سلطه قراردادن دیگر گروه‌های اجتماعی نهفته است و بحث زبان قبل از هر چیزی در واقع بحث قدرت است که پوشش مباحثه زبان را پیدا کرده است. وقتی این مباحثه در باره یک جامعه چند ملیتی و چند زبانی انجام می‌گیرد که در آن فقط یک زبان رسمیت دارد، این بمعنی برسمیت شناختن هویت گروه اجتماعی (قومی یا ملی و هر نامی که به آن دهیم) متکلمین به آن، و برسمیت نشناختن هویت و فرهنگ و زبان گروه‌های اجتماعی دیگر و تلاش برای بر اندازی آنان و نفی آنهاست.

با توجه باینکه فرهنگ‌ها و زبان‌ها پدیده‌های معلق در هوا نیستند و در پشت هر فرهنگ و زبانی، گروه‌های انسانی قرار دارند، این گروه‌های انسانی در یک جامعه چند زبانی، همان واحد‌های اتنیک هستند.<sup>7</sup>

زبان مادری هر انسانی برای گوینده آن، شیرین‌ترین زبان جهان است که دنیای احساسی او بواسطه آن کاملترین شکل تجلی خود را پیدا می‌کند. ولی وقتی گفته می‌شود که "فارسی شکر است" و آنرا در سطح یک جامعه چند زبانه می‌خواهد قرار دهد، منظور آن نیست که زبان فارسی، زبان مادری هر فارسی زبان است و بنابراین برای او شیرین‌تر از هر زبانی است. زیرا این

<sup>5</sup> Raymond Williams: *Marxism and Literature*. P.320-21. Quoted in: Kathryn A. Woolard and Bambi . Schiefferin: *Language Ideology. Annual Review of Anthropology*, Vol.23(1004) pp.55-82

<sup>6</sup> Rosina Lippi-Green: *English with an Accent: Language, Ideology and Discrimination in the United States*. 2<sup>nd</sup> Edition. Rouldege .New York. 2012. Chapters 2,3.

<sup>7</sup> Fredrik Barth: *Ethnic Groups and Boundaries*.

حکم در مورد هر زبان دیگری نیز می تواند صادق باشد. بلکه یک ارزش گذاری سمبولیک در مورد زبان فارسی در مقایسه با دیگر زبان های رایج در کشور بعمل می آورد و به آن ارزش سمبولیک بالاتری را می دهد. نهفته در آن، ارزش اجتماعی بالاتری است که به گروه اجتماعی متکلم به آن قائل می شود. در قطب مقابل شکر بودن زبان فارسی، این ایده و ارزش سمبولیک را در جامعه تزیین می کند که زبان های دیگر ارزش برابر با زبان فارسی را ندارند، و بنابراین باید حذف شوند. این ارزش گذاری سمبولیک، بار ایدئولوژیک و عواقب سیاسی و اجتماعی سنگینی را حمل می کند که روش سیاسی حکومت ها در ایران در هشتاد و چند سال گذشته و نحوه نگرش نویسندگان نسبت به زبان های دیگر شاهد آنست. نخست اینکه با رسمیت یافتن آن، نخبگان متکلمین به زبان فارسی، بلافاصله در موقعیت ممتازی در برابر دیگر زبان ها قرار می گیرند. ساختار سیاسی دولت، از دستگاه اجرائی گرفته تا قانونگذاری و قضائی و سازمان اداری و ارتش و سیستم آموزش و پرورش باید به زبان رسمیت یافته فارسی باشد. روشن است که همه مردم به آن زبان سخن نمی گویند. بنابراین نقش جدی در مدیریت کشور نیز نمی توانند داشته باشند و فقط اقلیت کوچکی از نخبگان متکلمین به دیگر زبان ها امکان جذب شدن در قدرت سیاسی حاکم را خواهند داشت. در نتیجه می توان مشاهده کرد که معادله قدرت از طریق رسمیت یافتن یک زبان و غیر رسمی شدن و یا حتی ممنوع شدن زبان های دیگر، دگرگون می شود. این تنها بخشی از واقعیت است. از اینرو، در پشت رسمی شدن و رسمی نشدن زبان ها و یا لهجه های متفاوت حتی یک زبان، قدرت سیاسی ایستاده است که از نخبگان گروه اجتماعی خود، و نیز بدرجه ای پائین تر، از نخبگان جذب شده دیگر گروه های اجتماعی جذب شده در سیستم تغذیه می کند.

وقتی ناسیونالیسم زبانی، بیک هویت ملی متصل می شود، و دولت- ملت بوروکراتیک با یک جمعیت چند زبانه مواجه می گردد، شروع به نشان دادن گرایش تک زبانی می کند و عرصه تازه ای از درگیری ها و تضاد های اجتماعی را باز می کند.<sup>8</sup> به گفته اریک هابیس بام، در کانون مرکزی ناسیونالیسم زبانی، نه مساله ارتباط انسان ها با همدیگر، بلکه مساله قدرت، موقعیت اجتماعی، سیاست و ایدئولوژی نهفته است و بنابراین زبان می تواند نماد قدرت و موقعیت گروه حاکم باشد.<sup>9</sup>

الگوی ارزش سمبولیک برتر یک زبان یا شقی از یک زبان که پیر بردیو پیشگام آنست، بر این ایده استوار است که گروه زیر سلطه سمبولیک آن زبان، در این وارونه سازی ایدئولوژیک که به زبان مسلط ارزش برتر و به زبان های زیر سلطه، ارزش پائین تری داده می شود، همدستی کند. این بدان معنی است که گروه های اجتماعی متکلم به زبان های زیر سلطه، به زبان استاندارد و رسمی، ارزش سمبولیک برتری قائل شده و به زبان خود ارزشی کمتری دهند که چیزی جز معرفی وارونه زبان مسلط ازیکسو و زبان های زیر سلطه از سوی دیگر نیست. این همان فرآیندی است که ماکس وبر از آن بعنوان "رام سازی ایدئولوژیک" نام می برد. زیرا هژمونی هم متضمن سلطه است و هم تلاش برای ادغام کل جامعه در ایدئولوژی خود، یعنی گروه مسلط فقط اعمال قدرت نمی کند، بلکه با ایجاد اتحاد با نخبگان گروه های زیر سلطه و از طریق آنان، رضایت و یا پذیرش گروه های زیر سلطه را بدست می آورد. ایده ارزش گذاری سمبولیک در زبان و فرهنگ، می توان گفت که بسط تنوری هژمونی آنتونیو گرامشی در حوزه فرهنگ، و بدرجه معینی بسط نظر مارکس در مورد ایدئولوژی حاکم در یک جامعه است، ولی با ورود به حوزه هایی که کمتر بطور مشخص در مارکس و گرامشی مورد تحلیل قرار گرفته بود. از نظر بردیو، سرشت خودکامانه مشروعیت دادن به زبان و فرهنگ مسلط، کمک به باز تولید مناسبات حاکم موجود است. ممکن است که در جوامع لیبرال دموکراتیک، ارزش یابی از یک زبان که بر معرفی ارزش بالاتر زبان مسلط و کم بها دادن به زبان های زیر سلطه استوار است و تبعیض در مورد زبان بوجود می آورد، در افکار عمومی به آسانی پذیرفته شود ولی تبعیض انتیکی علیه آنان را نپذیرند، تبعیضی که بطور ضمنی در درون آن نهفته است.

بردیو می نویسد که " ما با ید بتوانیم محل هائی را که در آن قدرت کمتر قابل مشاهده است کشف کنیم. زیرا که قدرت سمبولیک، آن قدرت پنهانی است که فقط با همدستی آنهایی که نمیدانند در معرض آن قرار گرفته اند، امکان پذیر است و یا حتی خود آنان، آن قدرت سمبولیک علیه خود را اعمال می کنند".<sup>10</sup>

<sup>8</sup> Monica Heller : language choice, Social Institutions and Symbolic Domination. Quoted in:

Adrian Blackledge : Monolingual Ideologies in Multilingual States : Hegemony and Justice in Western Liberal Democracies. University of Birmingham.

<sup>9</sup> E.J. Hobsbawm: Nations and Nationalism Since 1780. Cambridge University Press. 1990.

<sup>10</sup> Pierre Bourdieu: Language and Symbolic Power. Uk. Polity Press. 1997. P. 164

اگرچه قدرت سمبولیک نقش رام کننده ایدئولوژیکی را در مورد زبان های زیر سلطه ایفاء می کند، لیکن از طریق عاملیت قدرت مشهود یا همان دولت سیاسی است که برای قدرت پنهان یا عامل ایدئولوژی در مورد زبان و فرهنگ، فضای لازم را فراهم می سازد. از طریق عاملیت قدرت سیاسی است که برای زبانی رسانه و نظام آموزشی و فرهنگستان ساخته میشود و بضرب قهر و سرنیزه، از رشد زبان های زیر سلطه ممانعت بعمل می آید. اندیشه و فرهنگ از طریق زبان نگارشی به نسل های دیگر انتقال می یابد و متفکرین و روشنفکران خود را پرورش می دهد. چرا که تولیدات فکری همانند تولیدات مادی، مصرف کنندگان خود را باید داشته باشد و بدون امکان تغذیه آن از بدنه اجتماعی خود، امکان رشد و انکشاف را نخواهد داشت. این در هنگامی میسر است که یک زبانی، امکان آموزش رسمی، رسانه ها و فرهنگستان و به تبع آن، قدرت سیاسی حامی خود را داشته باشد. به همین دلیل، هژمونی یک زبان، بدون تکیه بر قدرت سیاسی خود فرو میریزد. زبان انگلیسی تنها با تکیه بر ارزش سمبولیک نبود که زبان گائلی را از ایرلند بیرون راند، بلکه قدرت سیاسی و نظامی انگلیس، پشتوانه آن بود. در 21 آذر 1325، کتاب سوزان کتاب های درسی و روزنامه ها در تبریز که به زبان ترکی آذربایجانی بود، توسط ارتش شاهنشاهی و عناصر تحت فرمان آن انجام گرفت و نه با تکیه بر ارزش سمبولیک زبان فارسی. اگرچه فرهنگ و زبان را با قهر حکومتی نمیتوان برابر شمرد، لیکن رسمی شدن و یا ممنوعیت یک زبان، فرآیندی است که به موضوع زبان خصلت سیاسی می دهد و قبل از هر چیزی به مقوله قدرت مربوط است. به همین دلیل، مساله زبان رسمی و غیررسمی قبل از اینکه یک موضوع ارتباط بین انسان ها باشد، یک مساله سیاسی است که در پشت آن نهاد قدرت دولت ایستاده است!

هدایت سلطان زاده

5 اسفند 1391

23 فوریه 2013